

با سلام  
برداشتی مختصر از بیت ۳۱۵۸ دفتر سوم مثنوی

گویدش رَدُوا لَعَادُوا کارِ تو بَست  
ای تو اندر توبه و میثاق سست  
--مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

خداوند می فرماید: ای انسان چندین و چندین بار به بن بست رسیدی و دچار ریب آلمون شدی، رو به درگاه من کردی و کمک خواستی؛ من هم دست رد به سینه ات نزدم و تو را از مخمصه نجات دادم. تو هم موقع گرفتاری با من تعهد بستستی که این بار مرا از این گرفتاری نجات بده دیگر به سمت همانیدگی ها نمی روم و از درگاه تو دور نمی شوم. اما تو بارها و بارها بعد از رهایی از گرفتاری و درد و رنج، عهد و پیمان را با من، زیر پا گذاشتی و دوباره همان کارهایت را صدها بار تکرار کردی.

یک نمونه از تجربه شخصی بچگی ام در این مورد

ما موقعی که بچه بودیم حوالی ۱۰، ۱۲ سالگی، با برادر دو سال کوچکتر از خودم شیطنت می کردیم، خونه رو بهم می ریختیم و خرابکاری می کردیم. یا مثلاً موقعی که مادرمون تو خونه نبود و ما مشغول بازی با همدیگه به چیزهایی را به هم پرتاب می کردم که این کارمون منجر به شکستن پنجره می شد. هنگامیکه خرابکاری ما به این درجه می رسید، ما می دونستیم که شکستن شیشه پنجره خطاً قرمز مادرمون هست. از ترس اینکه اگه مادر بیاد و این وضعیت را ببیند، حسابی ما را تنبیه خواهد کرد؛ پشیمان می شدیم، شروع به گریه و زاری می کردیم و از خدا کمک می خواستیم؛ که ای خدا ما را از این گرفتاری نجات بده تا این موضوع به خیری و خوبی سپری شود و مادرمان ما را تنبیه نکند. دیگه قول می دهیم که هیچ موقع از این کارها نکنیم. در واقع ما بین خودمان و خدا عهد و پیمان می بستیم. بعد کارها به جوری پیش می رفت که مادر ما را تنبیه نمی کرد. مثلاً همان موقع به مهمونی می آمد و مادر به خاطر مهمان ما را تنبیه نمی کرد و کارها ختم به خیر می شد. اما شاید چند ساعت و یا یک روز از روی آن اتفاق نگذشته ما همان کارها را تکرار می کردیم. به قول، روز از نو و روزی از نو و یا همان (ردوا لَعَادُوا).

بنده به یک تجربه شخصی ام در این مورد اشاره کردم. و اگر بخوایم تجارب خودم را راجع به رَدُوا لَعَادُوا بنویسم قطعاً یک کتاب می شود. اما بخاطر جلوگیری از اطاله کلام به این یک مورد اکتفا کرده و در زیر به نتیجه گیری خود از این داستان زندگی ام می پردازم.

اگر هر یک از ما انسانها در زندگی شخصی خود، خوب دقت کنیم؛ می بینیم که خداوند چندین بار درون ما را عدم کرده و خودش را به ما نشان داده و ما را از مخمصه و گرفتاری نجات داده، ما غافل از این، دوباره رفتیم به ذهن و همان کارهای گذشته را تکرار کردیم. (این یعنی رَدُوا لَعَادُوا)

الان من خودم یقین دارم که نجات بنده (در هر بعدی) در برنامه گنج حضور و آیات مولانا ست. اما من ذهنیم آنقدر قوی و فعال است که مانع از طلب حقیقی و کار کردن متعهدانه روی خودم، می شود. مخصوصاً به هر بهانه ای باشد مرا از تکرار آیات باز می دارد.

من اینجا اعتراف می کنم که شرمنده جناب شهبازی نازنین، مولانا و تمامی دوستان هستم که اینقدر در این راه زحمت می کشند و وقت می گذارند و من به جای تعهد قوی داشتن به این برنامه و انجام دادن قانون جبران معنوی و از بیانات آنها استفاده کردن جهت پیشرفت معنوی خود، کار را به تعویق می اندازم؛ و هی امروز و فردا می کنم. (فی التاخیر آفات)

من هنوز یاد نگرفته ام که فردا نیست، هر چی هست در همین اکنون است. اگر می خواهم حقیقتاً روی خودم متمرکز شوم و متعهدانه کار کنم؛ باید از همین لحظه که این پیغام را می نویسم، شروع کنم، نه از فردا، نه بعد از نهار، نه بعد از اینکه خانه خریدم، نه بعد از اینکه همسرم هم به این برنامه توجه کرد و روی خودش کار کرد و ...

با سپاس فراوان از زحمات بی دریغ جناب آقای شهبازی نازنین و تمامی دوستان که با حمایت های مالی و معنوی خود موجب تداوم این برنامه انسان ساز شده اند.

کوچک همه شما  
مهدی از مشگین شهر